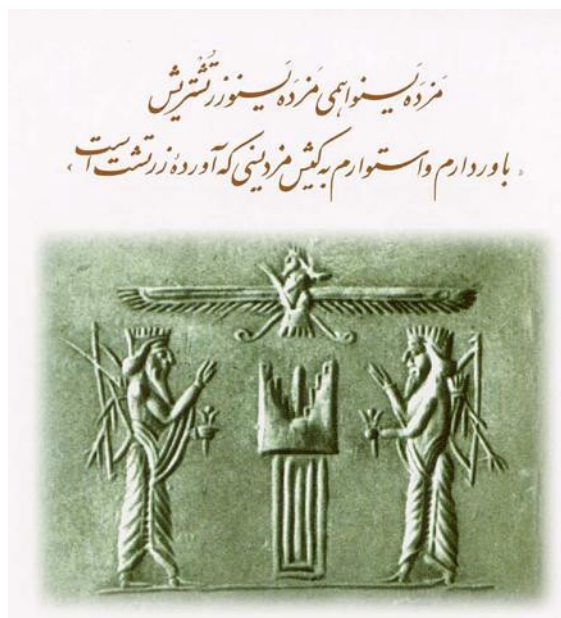


## زرتشت و هخامنشیان



### پژوهش و نگارش: فرید شولیزاده

سیاست گفت و شنود مذهبی هخامنشیان و احترام ایشان به افکار مذهبی ملل غیر ایرانی تابعه شاهنشاهی پهنور هخامنشی بیانگر شکلی از دموکراسی است که در جهان باستان کم سابقه بوده و ریشه های آن را باید در بستر فکری جامعه آن روز ایران بطور مشخص باور های دینی و اخلاقی ایشان جستجو کرد، چپستی این نکته که جامعه ایران در زمان هخامنشیان تحت تاثیر آموزه های جاویدان اشو زرتشت بوده است یا خیر مبحثی است که در این جستار بدان پرداخته می شود.

آنچه تاریخ و آثار باستانی به ما ارائه می دهد وجود آتشکده هائی است که برای اولین بار در سرزمین مادها یافت شده و با آتشکده های ادوار بعد بخصوص هخامنشیان شباهت بسیار دارد در مورد معتقدات مادها آثار نوشته ای در دست نیست که زرتشتی بودن آنها را رسماً اثبات کند و فقط نامهای برخی از سران و پادشاهان مادی نظیر فراورتی و خستره (نامهای اوستایی) این گمان را تقویت می کند که فرهنگ زرتشتی در میان آنها نفوذ داشته است.

/دوارد ماپر، با توجه به رایج بودن واژه مزدکو در میان مادها معتقد است که دین زرتشتی در میان آنها هم نفوذ بسیاری داشته است.

پیرامون مزدیسنی بودن هخامنشیان نظرات موافق و مخالف بسیاری وجود دارد اما آنچه مسلم است با توجه به روایات دینی آنها، کیش ایشان شباهتی به آرمانها و ادیان اقوام میان رودان نداشته و بری از خدایان خشمناک و حسود مردمان میان رودان است.

هرودت مورخ بزرگ یونان کیش ایرانیان را چنین توصیف می کند: آنها (ایرانیان) بر پا داشتن معابد و ساخت مجسمه خدایان (بت) و ایجاد قربانگاه برای ایشان را جایز نمی شمردند و در حقیقت کسانی را که چنین کنند ابله می پندارند.

*استرابو*، یونانی مقیم روم در قرن اول ق.م می گوید: پارسیان مجسمه و معبد برای خدای خویش بنا نمی کنند اما خورشید، ماه و چهار عنصر آتش، باد، آب، خاک احترام و تقدیس بسیاری در نزد آنها دارد.

یکی از نکاتی که مخالفان مزدیسنی بودن هخامنشیان مطرح می کنند به ظاهر اختلاف روش تدفین شاهان هخامنشی با مغان (موبدان) است؟

هرودت گزارش می دهد که مغان (موبدان) درگذشتگان خود را به سنگ می سپردند (رسم استودان گزاری) ولی گروهی دیگر از ایرانیان مرده های خود را یا ماده ای موم مانند پوشانده و سپس دفن می کردند.

در گاتها پیرامون تدفین مردگان سخنی نیامده و در این مورد که پیکر در گذشته را به سنگ بسپارند (استودان) و یا دفن کنند دستوری نیست. نجس و کثیف شدن بدن زنده گان در اثر لمس مرده و البته مقدس بودن 4 عنصر باد، آب، خاک، آتش همگی ریشه در فرهنگ و آداب بهداشتی مغان (موبدان) در تاریخ دارد.

*دیوژن لرسیوس* گزارش می دهد که پس از زرتشت دوران درازی تا حمله اسکندر (گجسته) به ایران مغان پیشوایی دین او را بر عهده داشتند.

طرز به خاک سپاری هخامنشیان شاید به ظاهر شبیه آداب مغان نبوده است اما این دلیل بر غیر زرتشتی بودن شاهان هخامنشی نیست. این ایده که خداوند و حقیقت یکی هستند یک جهش بی مانند فکری بود که اولین بار توسط اشو زرتشت به جامعه بشری آموزش داده شد، زمانی که داریوش در کتیبه های خود از اهورامزدا بعنوان خالق آسمان و زمین تجلیل می کند در واقع قرابت خود را با اندیشه های زرتشت به ظهور رسانده است. در بیان پیامبر آریایی به طور مشخص بر توحید تاکید شده و خداوند خالق همه هستی معرفی شده. داریوش در برداشت عقیدتی خویش مسلماً "به هات 44 گاتها نظر داشته که اشو زرتشت هستی و هر آنچه در آن است را مخلوق خداوند دانسته و او را آگاه بر همه چیز دانسته است. داریوش در سخنانش هات های (31/21) و (33/13) گاتها را نیز بوضوح منعکس ساخته است...

**داریوش در نقش رستم می گوید: خدای بزرگ است اورمزد (اهورامزدا) که زمین را خلق کرد و آسمان را در بالا به وجود آورد و انسان را آفرید که خوشبختی را برای انسانها ایجاد کرد که داریوش را شاه کرد، شاهی از شاهان و سرور مردمان بسیار...**

**ای بشر آنچه فرمان اورمزد است نباید بر تو گران آید راه درست را از دست مده و زور و جبر بکار مبر...**

**همه موفقیتها و اعمال من مرهون یاری اورمزد است اورمزد مرا مدد کرد که آنها را به انجام برسانم اورمزد مرا حفظ نماید و سرزمین و مملکت مرا از زیان نگهداری کند. همه اینها را من به توجه اورمزد واگذار می کنم. بشود که او مرا رستگار سازد. ای مردم احکام اورمزد که به شما رسیده ترک نکنید و از راه درستی و راستی رو مگردانید...**

کتیبه داریوش در بیستون (بهستان = بغستان):

**داریوش شاه گوید، به توفیق اورمزد من پادشاه هستم. اورمزد این حکومت را بمن بخشیده است.**

**این است مملکی که در تسلط من است. به توفیق اورمزد من بر آنها پادشاه شدم...**

آنچه را من به انجام رساندم به تنهایی و به خواست اورمزد بجا آوردم، اورمزد مرا یاری کرد زیرا که من عهد شکن نبودم و دروغگو و ظالم نبودم. خانواده من کار خود را کامل ساختند بوسیله ملتی قانون شناس و بواسطه آنکه دروغ و ظلم را بر افکندند.

تو ای کسی که در آتیه در اینجا سلطنت خواهی کرد، دروغگو و سرکش را میروزر. بلکه آنها را تباه ساز.

در آرامگاه داریوش هرتسفلد کتیبه ای کشف کرد که در آن آمده:  
چنین گفت داریوش شاه...

راستی را دوست داشته ام و از ناراستی پرهیز کرده ام. اراده من بوده که هیچ بی عدالتی به یتیم و بیوه زنی نشود و هر گاه در موردی بی عدالتی به یتیمان و بیوه زنان شده باشد اراده من نبوده است. من جدا دروغگو را تنبیه کرده ام و او را که زحمت کشیده است به سزا پاداش داده ام.

در کتیبه های داریوش علائم بسیار مشخصی وجود دارد که او به پیام زرتشت کاملاً آشنا بوده و در بسیاری از موارد از سرچشمه های آموزهای زرتشت سیراب شده. به نسبت افکار خرافاتی رایج در آن روزگار برداشتی که داریوش در کتیبه هایش ارائه می دهد برای آن دوران بی سابقه است حتی دین یهود در آن دوران دارای چنین مشخصاتی نبوده است.

اهمیت زیاد به نظام راستی و مبارزه شدید بر علیه دروغ و سستی و حيله و فریب، ایمان کامل به اهورامزدا و احکام او، توجه به یتیمان و بیوه زنان و شمامت ستم و بی عدالتی... و بیانی شبیه به پروسه خلقت در هات 44 گاتها فقط از پیام زرتشت می توانسته متأثر باشد.

ادوارد مایر با ستودن روش کشور داری کوروش و داریوش معتقد است که آنها تحت تاثیر آموزشهای زرتشت چنین برخوردی یافتند.

قسمتی از کتیبه خشایار شاه ترجمه هرتسفلد:

چنین گفت شاه خشایار، چون من به شاهی رسیدم در این سرزمین ها... نا امنی و نا آرامی حاکم بود پس اورمزد به من کمک کرد. بنا به اراده اورمزد این سرزمین ها را آرام کردم و بجای خود نشاندم. در این سرزمین ها مکانهایی بود که قبلاً دیوان پرستش می شدند (دائیودانه = خانه دیو = معبد دیو) من این خانه های دیوان را ویران ساختم و فرمان دادم که دیوان دیگر نباید پرستش شوند (در ترجمه ای دیگر: به اراده اورمزد من آئین دیو پرستی را از ریشه برکندم) آنجا که قبلاً دیو پرستش می شد من پرستش اورمزد را اعلام کردم آنچه به برزمن (برسم) و ارته (اشه) بد عمل شده بود من درست کردم (ترجمه ای دیگر: من پرستش اهورامزدا را برقرار کردم مطابق با راستی و آداب شایسته) آنچه را من انجام دادم به اراده اورمزد بود. اورمزد به من کمک کرد تا به انجام این کارها موفق شوم.

کتیبه های این شاههان از یک روح نوین و تازه برخوردار است، سخنانی که ردپای معنوی تعالیمی نیرومند در پس آن مشهود است، سخنانی که برای قدرتمندان سومری، عیلامی، آشوری و بابلی بکلی غریبه بوده است.

از آنجایی که نام اهورامزدا اولین بار از جانب اشو زرتشت اعلام شده است و با اتکا به کتیبه های داریوش و جانشینان او که همه جا از اهورامزدا بعنوان خالق و هستی بخش نام برده اند مسلم می نماید که زرتشتی بوده اند زیرا خداوندی که پاسدار حق و

راستی و حقیقت است و دروغگویان و مخالفین راستی را مجازات می نماید تنها اهورامزدا است.

داریوش علت توجه و مرحمت اهورامزدا به خود را دعا خواندن و تقدیم قربانی و اجرای مراسمات ملالت آور مخصوص و طولانی نمی داند بلکه صریحا" می نویسد: من عهد شکن، دروغگو، ستمگر و فریبکار نبودم، نه دروغگور را تحمل کردم و نه حاکم ستمگر را، من مطابق راستی و درستی حکومت کردم...

اینها فقط برداشت کسی میتواند باشد که در آن ادوار تاریک تاریخ با پیام زرتشت آشنایی یافته باشد.

گروهی مطرح می کنند که چرا اگر هخامنشیان مزدیسنی بودند پس نامی از زرتشت در کتیبه های خود نبرده اند؟ این که نام اشو زرتشت در کتیبه های شاهان هخامنشی برده نشده است به هیچ وجه دلیل غیر زرتشتی بودن آنها نیست. حتی پادشاهان بسیار مومن قرون وسطی نیز، به پایه گزار دین (مسیح و یا حتی پاولوس) در اعلامیه های خود کوچکترین اشاره ای نکرده اند و همان طور که امپراتور مشهور هند آشوکا که یک بودایی دیندار و شاه مذهبی مسلم بود، نام بودا را فقط یک بار ذکر می کند.

ابدا" جای تعجب نیست که در کتیبه های هخامنشی نامی از زرتشت برده نشده زیرا همه انسانهای مومن موفقیت خود را مرهون لطف خداوند می دانند نه پیام آور وی!

این واقعیت که در هیچ یک از سنگ نوشته های شاهان در این دوران نامی از زرتشت برده نشده چیز خاصی را ثابت نمی کند، حتی در دوران ساسانی که دین مزدیسنی در ایران قالب کیش رسمی کشور را بخود گرفت می بینیم که شاهان کتیبه های خود را با نام خداوند (اورمزد) آغاز می کنند و نه نام و یاد زرتشت، اغلب آنهایی که روی تاریخ دین زرتشتی تحقیق کرده اند به این نکته ظریف دقت نکرده اند که نام پیامبران در تاریخ در نام خدای ایشان مستتر بوده و با ذکر نام خداوند در گویش آن پیامبر در واقع بطور غیر مستقیم از او نام برده می شود، در سخنان موسی این پهوه است که متجلی است نه خود وی، همان گونه که در گاتها سخن از عظمت و بزرگی و پاکی پروردگار (اهورامزدا) است و زرتشت چون بشری مانند دیگر افراد معرفی شده که از جانب خداوند به او کلامی شیرین و خردی پاک عطا شده تا مردم را به راه خداوند یعنی راستی و درستی دعوت کند، در سراسر گاتها در کلمات این بزرگمرد مزداپرست فروتنی و تواضع آشکار است، در گاتها زرتشت محو در وجود اهورامزدا است، پس نباید انتظار داشت که داریوش و کوروش و دیگر پادشاهان مزدا پرست تاریخ ایران در نوشته های خود نام زرتشت را ببرند بخصوص که حدود 10 قرن هم از ظهور آن پاکمرد گذشته بود، آنها با ذکر نام اهورامزدا غیر مستقیم به نام زرتشت اشاره می کنند.

اما پیرامون گئومات، اگر داریوش بر علیه مغی بر خاست که خود را بردیا نامیده بود دلیل بر مخالفت او با همه مغان و البته کیش مغان (دین زرتشتی) نیست (سرکوب فتنه مزدک که او هم یک موید بود بوسیله خسرو قبادان نمی تواند دلیلی بر غیر زرتشتی بودن انوشیروان باشد) گو اینکه موبدان در دربار هخامنشی و جامعه ایران دارای ارج و احترام خاصی بودند. داریوش همه جا از اهورامزدا کمک می گیرد همان خدایی که مغان پرستنده و ستاینده وی بودند، سیاست هخامنشیان همواره سیاست متمایل به مغان کوروش بوده.

اما پیرامون کوروش، با توجه به آثاری که از کوروش باقی مانده بطور خاص منشور آزادی وی به خوبی می توان در باره نظریات او قضاوت کرد و تصورات وی را بازسازی نمود ادبیات به کار رفته در آثار به جای مانده از او بما نشان می دهد که تا چه حد عمیقی تعلیمات زرتشت در شخصیت این فرمانروای جهانی اثر گذاشته است.

مولتن نظریه آنها را که با مراجعه به منشور کوروش در بابل و ذکر نام مردوک و دیگر خدایان او را پولیتئست معرفی کرده اند نادرست دانسته و می نویسد همان گونه که داریوش به خاطر استمالت تابعین خود از خدایان دیگر نام برده کوروش هم چنین کرده است بخصوص که کوروش در بابل و برای بابلیان سخن می گفته و اصطلاحات آنها را به کار برده است، مولتن حتی کوروش را با نبی اسرائیل داوود مقایسه کرده است که به الوهیت یهوه معتقد بوده ولی در خارج از سرزمین یهود خدمت به خدایان سرزمینهای دیگر را می پذیرفت.

هرتسفلد معتقد است که کوروش دادگاه عالی دادخواهی را طبق ایده زرتشت بر پا داشت و دایوش هم در وصیت نامه خود بوضوح افکار زرتشت را بازگو نموده است. بخصوص در آنجا که می گوید: من آنچه را که راست و درست است دوست دارم و از آنچه نادرست است متنفرم، دلخواه من نیست ک طبقات ضعیف از طبقات زورمند تحمل بی عدالتی کنند... این اندیشه و تعلیم اشو زرتشت است.

کوروش و داریوش به همان اندازه از پرستش دیوان و بتها متنفر بودند که معلم بزرگشان زرتشت، منتها ایشان مجبور بودند برای اداره یک سرزمین پهناور و در حالی که اکثریت مردمان این سرزمینها را اصنام پرستان تشکیل می دادند با احساسات مذهبی ملل تابعه خود روش غیر دوستانه ای در پیش بگیرند. ایشان مجبور بودند برای مطیع ساختن آن مردمان به زبان خودشان اشاره ای به خدایانشان کنند. شاید این برداشت پیرامون آنها غلو نباشد اگر بیزیریم هنگام دیکته کردن این قبیل جملات زیر لب نجوا می کردند: خدایی نیست جز اهورامزدا و بتهای بی جان این مردمان جاهل فقط موجودات واهی هستند... در این جا یک نکته را لازم میبینم توضیح دهم و آن هم مفهوم معنوی نگاره فروهر است، در کتیبه های داریوش شاه و سایر شاهان هخامنشی بر فراز سرشان نقش مرد بالدار است که خاور شناسان به اشتباه آن را تجسم اهورامزدا دانسته اند، اما گزارش هرودت و همه مورخین باستان در این سخن که ایرانیان آن دوران از خداوند شکل نمی ساختند متفق است باید توجه کرد که بنا به عرف فرهنگ رایج در آن زمان شاه دارای فره ایزدی بوده، فره در ادبیات اوستا قدرتی است که از طرف خداوند به شاه منتقل می شده است، البته در گاتها واژه فر به این مفهوم وجود ندارد بلکه واژه خوره (فره) بمعنی شکوه و روشنایی آمده است.

در ادبیات اوستایی اهورامزدا دارای فره وشی است (15 - 13/10 - 23/2 یسنا) که فروهر است این نقش تجسم فره یزدانی است که بر فراز سر شاهان هخامنشی است.

داریوش مایل بود که هر سرزمینی به قوانین بومی خود متکی باشد (تولرانس مذهبی). داریوش در سال سوم حکومتش (519 ق.م) به دانایان، جنگجویان و بزرگان مصر دستور داد تا قوانین قدیم مصر را تنظیم و تحریر کنند که این اقدام ده سال به طول انجامید. در سال 458 ق.م کاهنی به نام عزرا در فلسطین از جانب خشایار شا مامور شد تا پنج قانون موسی یا پنج کتاب پنتاتویخ را برای جامعه یهود تنظیم نماید...

همان گونه که برای تمام سرزمین ها با رسوم مختلف پادشاهان هخامنشی تنظیم کتاب قانون را بر پایه آداب مذهبی خودشان تأیید می کردند مسلماً می بایست برای ایرانیان هم کتاب قانون تنظیم شده باشد پروفیسور **شدر** معتقد است که این ماموریت در زمان داریوش به مغان سپرده شد آنها هم کتاب وندیداد (ویدئودات = وی، دئو، دات) را تدوین کردند (این تدوین را باید جدا از نگارش کل اوستا در 2 نسخه بزرگ بر روی پوست گاو و به خط طلا دانست) نگارش کتاب وندیداد در زمان خشایار شاه پایان رسیده و خشایارشا مستقیماً در کتیبه دیوان خود به آن اشاره کرده است. او در این کتیبه افتخار میکند که دیو پرستی را از ریشه بر کنده است و قانون ضد دیو (اشاره به کتاب وندیداد)، اهورامزدا را

بر پا داشته است. در زمان خشایار شا (441 ق.م) شاهد تحول دیگری نیز هستیم و آن تقویم سرزمین ایران است که در آن نام ماههای سال ریشه اوستائی گرفت.

ما از ریز جزئیات زندگی داریوش طلاع دقیقی در دست نداریم ولی اگر او را تجسم گفتارش در کتیبه هایی که از وی بجای مانده بدانیم، باید بپذیریم که ایشان از تمام فرمانروایان تاریخ ایران زرتشتی تر و اخلاق گراتر بوده اند و افکارش را، صادقانه بیان کرده و دیدگاههایش به پیام زرتشت نزدیکتر از افکار سایر حاکمان گذشته ایران است، اعمال کوروش نیز با رفتارهای داریوش بسیار شباهت دارد و میتوان نتیجه گرفت که او نیز از پیام زرتشت متأثر بوده ولی چون اطلاعات مشروحی از افکار کوروش به ما نرسیده ما فقط می توانیم به قضاوت کلی اکتفا کنیم ولی با توجه به افکار و ادیانی تاریکی که در آن اعصار در اطراف ایران وجود داشته می توانیم با اطمینان بپذیریم که اعمال کوروش و داریوش و برخوردها و برداشتهای آنها فقط می توانسته متأثر از آموزه های اشو زرتشت بوده باشد.

در پایان به خوانندگان پیشنهاد می کنم که این گزیده از کتیبه **سناخریب** پادشاه آشور را که پیرامون تصرف بابل از سوی وی صادر شده است را با متن منشور کوروش بزرگ خطاب به بابلیان مقایسه کنند:

*شهرها و خانه ها را از سنگ اول تا سقف ویران ساختم، زیر و رو کردم و با آتش سوزاندم، دیوارها و حصارها و معابد خدایان و مناره های معابد را از آجر و گل هر چه بود از جا کردم و در زهر آرختو سرازیر نمودم، سراسر شهر را ویران ساختم، ویرانی کامل که بدست من انجام شد از یک سیل به مراتب بدتر بود، این خواسته من بود که تحقق یافت...*

کشتار و تخریب و سوزاندن و ویران کردن در شمار افتخارات بزرگ این حاکمان به شمار می رفت. حامی این ستمگران همواره خدایان دروغین، خودخواه و خشمناکی بودند که بوسیله کاهنانی بی شرم، فریبکار و سوداگر به خورد بشریت داده می شدند، رواج مکر و قساوت و کینه ثمره کار این وارثان کریها، کپرنها و اوسیجها بود.

## فرجام یافت به شادی و رامش

### یاری نامه:

- 1: زرتشت، مزدیسنا، حکومت، جلال الدین آشتیانی
- 2: فرمانهای شاهان هخامنشی، رلف نارمن شارپ
- 3: تاریخ ایران باستان، دوره سه جلدی، بکوشش حسن پیرنیا
- 4: دوره تاریخ ده هزار ساله ایران، دکتر عبدالعظیم رضایی
- 5: هزاره های گمشده، دکتر پرویز رجبی